

Islamic Knowledge and Insight

Explanation and Re-reading of Social Education in Nahj al-Balagha and Its Elucidation in Leibniz's Social Education

1. Robabeh Hasannia Damochali: Department of Educational Sciences, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran

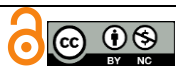
2. Vahid Fallah*: Department of Educational Sciences, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran. (Email: Vahid.falah@iausari.ac.ir)

3. Ladan Salimi: Department of Educational Sciences, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran

Abstract

This article examines the concept of social education in Nahj al-Balagha and elucidates it within the framework of Leibniz's social thought. The central question concerns how, considering the infinite knowledge and power of God and His benevolence toward creatures and humankind—which manifest in society and social education—the dynamic movement of social education can be explained. This movement is understood in such a way that when something is gradually changing or being transformed, it possesses a quality that is interpreted as motion. In motion, an entity emerges from its initial shell and attains another shell and core, or ceases to exist and is replaced by another entity. This process is observed in the course of social education. In this article, by employing a documentary method, information related to the research problem has been collected, and the alignment between two perspectives—one Islamic, derived from Nahj al-Balagha, and the other Christian, rooted in the philosophy of Leibniz—is clearly demonstrated in the field of social education. Using a descriptive-analytical and comparative approach, we have sought to analyze this issue and to foster reflection aimed at understanding the solidarity of divine religions in addressing human concerns.

Keywords: *Nahj al-Balagha, Leibniz, education, social education, educational system*



معرفت و بصیرت اسلامی

تبیین و باز خوانی تربیت اجتماعی در نهج البلاغه و تبیین آن در تربیت اجتماعی لایب نیتس

۱. ربابه حسن نیای دموچالی: گروه علوم تربیتی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

۲. وحید فلاح*: گروه علوم تربیتی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. (پست الکترونیک:

Vahid.falah@iausari.ac.ir)

۳. لادن سلیمی: گروه علوم تربیتی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

چکیده

این مقاله به بررسی مفهوم تربیت اجتماعی در نهج البلاغه و تبیین آن در اندیشه اجتماعی لایب نیتس می‌پردازد، این مساله که چگونه می‌توان با توجه به علم و قدرت بی کران الهی و خیرخواهی او در حق مخلوقات و انسان ها که در جامعه و تربیت اجتماعی نمایان می‌شود حرکت پویای تربیت اجتماعی را به این شکل که وقتی چیزی در حال تغییر و عوض شدن تدریجی است، دارای صفتی می‌باشد که از آن به حرکت تعبیر می‌کنیم. در حرکت، شیء از پوسته نخستین خود بیرون می‌آید و به پوسته و هسته‌ای دیگر دست می‌یابد و یا نیست می‌شود و شیء دیگری بر جایش می‌نشیند و این در روند تربیت اجتماعی دیده می‌شود که در این مقاله با بهره گیری از شیوه اسنادی، به جمع آوری اطلاعات درباره مساله تحقیق پرداخته و هم سویی دوبینش که یکی اسلامی و برگرفته از نهج البلاغه و دیگری مسیحی و برگرفته از فلسفه لایب نیتس می‌باشد را به وضوح در تربیت اجتماعی نمایان می‌کند ربا روش توصیفی-تحلیلی و بررسی تطبیقی، به تجزیه و تحلیل پرداخته‌ایم و سعی در ایجاد تفکرجهت تفهیم همبستگی ادیان الهی در موضوعات بشری نموده‌ایم.

کلیدواژگان: نهج البلاغه، لایب نیتس، تربیت، تربیت اجتماعی، نظام تربیتی

How to cite: Hasannia Damochali, R., Fallah, V., & Salimi, L. (2025). Explanation and Re-reading of Social Education in Nahj al-Balagha and Its Elucidation in Leibniz's Social Education. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(4), 1-10.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 May 2025

Revise Date: 01 August 2025

Accept Date: 09 August 2025

Publish Date: 23 August 2025

شیوه استناددهی: حسن نیای دموچالی، ربابه، فلاح، وحید، و سلیمی، لادن. (۱۴۰۴). تبیین و باز خوانی تربیت اجتماعی در نهج البلاغه و تبیین آن در تربیت اجتماعی لایب نیتس. معرفت و بصیرت اسلامی، ۳(۴)، ۱-۱۰.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۰ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۸ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ شهریور ۱۴۰۴

مقدمه

بررسی و بازخوانی تربیت اجتماعی موجود در نهج البلاغه یکی از اساسی‌ترین اقدامات در عرصه تربیت اجتماعی به حساب می‌آید، لذا برعهده گرفتن امر تربیت اجتماعی از جمله وظایف مسئولین تربیتی، بلکه وظیفه حاکمان آن جامعه می‌باشد. حضرت علی (ع) در همین رابطه می‌فرماید: "حق شما بر من این است که از خیرخواهی شما دریغ نکنم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا نادانان نمایند و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید" (نهج البلاغه، خطبه ۳۴، ص ۶۰).

امر تربیت تنها جنبه فردی ندارد بلکه عواملی چون روابط اجتماعی، فرهنگ، ارزش‌ها، دین، مهارت و عادات افراد یک جامعه به عنوان مانع و مقتضی در امر تربیت دخالت دارند و با توجه به اینکه تربیت اجتماعی مورد نظر حضرت علی (ع) به معنی آن دسته از آموزه‌های دینی و الهی است که موجب اصلاح رابطه انسان با دیگران می‌شود و صرفاً به معنی تطبیق با خواسته‌های جامعه نیست و دیدگاهی خدا محورانه است و به نظر می‌رسد که تربیت مورد قبول، شامل کلیه تلاش‌هایی است که جهت شکوفایی توانمندی‌های انسان‌ها انجام می‌شود، آن هم با هدف ایجاد تکامل و اعتدالی در امور دنیوی و اخروی، تکاملی که جنبه اخروی آن کمتر مورد توجه علمای تربیتی غیرمسلمان می‌باشد. از جمع‌بندی تعاریف علمای جامعه‌شناس در باب تربیت اجتماعی می‌توان گفت تربیت اجتماعی، جریانی است که طی آن نظام تربیتی حاکم بر جامعه هنجارها، مهارت‌ها، الگوها، انگیزه‌ها، طرز رفتارها، قواعد مورد نیاز افراد جامعه و روابط هر فرد را شکل می‌دهد، تا افراد بتوانند براساس آموخته‌های خود، ایفای نقش نمایند. "اجتماعی شدن، جریانی است که در آن هنجارها، مهارت‌ها، انگیزه‌ها، طرز تلقی‌ها و رفتارهای هر فرد شکل می‌گیرد تا ایفای نقش کنونی و آتی او در جامعه مناسب و مطلوب شناخته شود" (Bagheri, 1995).

بر اساس تقریر لایب نیتس، تصور موجود مطلق که بزرگ‌تر از آن در ذهن قابل تصور نیست، امکان دارد. پس چنین موجودی بالضروره

باید وجود داشته باشد که همان خدا است. در اندیشه لایب نیتس، موجودی که بالاتر و کامل‌تر از آن قابل تصور نیست، چنین موجودی باید در خارج هم ممکن باشد و الا بزرگ‌تر و کامل‌تر نخواهد بود. پس آن موجود خداوند است.

تارد، در قرن ۱۹، تفکر خود را در سنت فلسفی اجتماعی لایب نیتس و در رقابت با نظریه جامعه‌شناسی دورکیم دنبال می‌کرد. برونو لاتور جامعه‌شناسی تارد را «جامعه‌شناسی ترجمه» نام گذاری می‌کند که بر اصل پویایی و تغییرات اجتماعی دلالت دارد. این مفهوم مشخص می‌سازد که جامعه‌شناسی تارد تا چه مقدار می‌تواند با ایدئولوژی مسلط دچار تنش شود. تارد با الهام از فلسفه اجتماعی لایب نیتس بیان می‌دارد که بررسی تغییرات قدرت در اجتماع بر اساس سه فرایند تقلید، تناقض و تطبیق به فهمی از کنشگر اجتماعی دست پیدا می‌کند ایجاد می‌گردد که با کمک خلاقیت می‌تواند باعث شکل‌گیری جریان‌های نوین اجتماعی شود.

لایب نیتس به عنوان یکی از فلاسفه بزرگ قبل از کانت، در صدد است که با تمایز میان ضرورت مطلق و ضرورت شرطی و نظریه جهان‌های ممکن، به تثبیت اختیار انسان پردازد. در نظام فلسفی لایب نیتس می‌توان انسان را مختار دانست یا نوعی ضرورت انگاری اسپینوزایی بر آن حاکم است. لایب نیتس برای اینکه اختیار در انسان را نفی نکند ضرورت را دو قسم می‌داند: ضرورت مابعدالطبیعی (هندسی) و ضرورت مشروط (اخلاقی). او می‌گوید خداوند واجد صفت خیر است و در آفرینش موجودات اصل کمال را مراعات می‌کند و لازمه این مراعات این است که قدرت انتخاب در کار باشد؛ پس مخلوقات فقط از ضرورت مشروط برخوردارند و ضرورت ذاتی در کار آن‌ها نیست و همین ضرورت مشروط مثبت اختیار آنهاست. مبنای تأثیرگذاری انسان، بیانگر این حقیقت است که وی نباید از تأثیرگذاری بر شرایط طفره رود و خود را بی‌توجه و بی‌مسئولیت نشان دهد، هرچند که او نمی‌تواند در همه موارد زندگی تأثیرگذار باشد. اصل مسئولیت، بیانگر این حقیقت است که بایستی مقاومت فرد را در قبال شرایط افزایش داد و او را آن چنان گرداند

که به جای پیروی از فشارهای بیرونی، از رهیافت‌های درون خود تبعیت کند. این پیروی از رهیافت‌های درونی را احساس مسئولیت یا احساس تکلیف می‌نامیم. لازم به ذکر است گرچه باید‌ها و قوانین بیرونی الزام‌آور هستند، اما ممکن است فرد در مقابل آن احساس مسئولیت نکرده و به آن بدبین باشد و آن را عمل نکند. در بحث تربیتی، منظور از احساس مسئولیت این است که متربیان را به گونه‌ای پرورانیم که آموخته‌های ارائه شده را درونی کنند و با طیب خاطر پذیرفته و عملی نمایند نه این که با اکراه و اجبار، وادار به کاری شوند. اگر شخص با باور درونی به حقیقت مطلبی اذعان کرد، تا حد زیادی به رعایت و حفظ مسئولیت خود در قبال آن امر پای‌بند خواهد بود. درحقیقت اگر انسان از درون خود احساس مسئولیت و وظیفه کند، دست به کار شده و به وظیفه خود عمل می‌کند و موانع و عوامل بیرونی نیز نمی‌توانند جلوی ادای وظیفه او را بگیرند. درحقیقت، قدرت تأثیرگذاری باور درونی هر انسان در انجام یک وظیفه، از هر عامل یا قانون بیرونی بیشتر می‌باشد. حضرت علی(ع) خود را مسئول‌ترین افراد جامعه معرفی نموده و در راه ادای مسئولیت از بسیاری امور چشم‌پوشی می‌کند. حضرت می‌فرماید: "من اگر می‌خواستم می‌توانستم از غسل پاک و مغز گندم و بافته‌های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم کنم، اما هیئات که هوای نفس من بر من چیره گردد... درحالی که در حجاز و یمامه کسی باشد که به قرص نانی نرسد یا شکم سیری نخورد" (همان، نامه ۴۵، ص ۳۹۴).

پس اسلام وجدان اخلاقی را نیروی باطنی می‌داند که انسان را متمایل به نیکی‌ها و زیبایی‌ها می‌کند. گرچه نمی‌توانیم اثر محیط، وراثت و تربیت را در تشکیل شخصیت انسان انکار کنیم، اما این نکته هم روشن است که خداوند بی‌نقص و کامل، انسان را دارای توان گرایش به خیرات و خوبی‌ها قرار داده است و این نیرو را تأثیرگذار و بعضاً قوی‌تر از عواملی چون وراثت و محیط قرار داده است. اراده انسان است که وی را متمایل به انجام خیرات و یا شرور می‌گرداند.

انسان دارای ویژگی حسن، نیکی و بدی می‌باشد، اما در واقع این خود انسان است که از این زمینه‌ها به دلخواه استفاده نموده و به خوب و یا بد متمایل می‌شود. نظام تربیتی می‌تواند از ویژگی گرایش انسان‌ها به سمت خوبی و نیکی‌ها بهره گرفته و در جهت تزیین و آراستن اهداف، مسائل و مواد آموزشی بهترین بهره را ببرد و انسان‌ها را هرچه بیشتر به سمت اهداف و مسائل موردنظر آموزشی بکشانند. آنچه که جزء نقش‌ها، وظایف و روابط میان افراد جامعه است می‌تواند در شکلی زیبا و جذاب ارائه شود، تا طبیعت زیباپسند انسان هرچه بیشتر به آن متمایل شده و برای عمل به آن اقدام کند. شکی نیست که اگر نیکی و زیباپسندی انسان بجا و مناسب تحریک، تشویق و جهت‌دهی شود؛ انسان خود را متعهد به انجام خیرات و حسنات می‌داند و تلاش می‌کند بدین واسطه بر کمالات و تعالی خود بیافزاید. در بحث تربیت اجتماعی، تأکید زیادی روی آراستگی ظاهری مسائل و مطالب تربیتی و آموزشی شده است. «آراستگی ظاهری یک عمل که بیشتر منظور نظر این اصل می‌باشد، یعنی این که روابط میان مربی و متربی و آنچه در این ارتباط عرضه می‌شود، باید با وضعیتی زیبا و آراسته ارائه گردد» (Bagheri, 1995).

تربیت اجتماعی موفق و همه‌جانبه‌نگر، سعی می‌کند به گونه‌ای شرایط را مهیا سازد که متربیان، هم در ظاهر و هم در باطن خویش به یک آراستگی شایسته و مناسب شخصیت کریمانه انسانی دست یابند و در سایه همین آراستگی، افراد به بهترین وجه ممکن سعی خواهند نمود آراستگی ظاهر و باطن خود و سایر افراد را حفظ کنند و به گونه‌ای به وظایف خویش عمل نمایند که هیچ لطمه‌ای به شخصیت ظاهری و باطنی انسان‌ها نخورده و کرامت و عزت همگی حفظ و متعالی‌تر شود و این یک هدف مهم تربیت اجتماعی است. انسان اجتماعی زندگی می‌کند، پس نیاز به تربیت اجتماعی مناسب برای آشنایی با مسئولیت‌ها و وظایف اجتماعیش دارد. علی‌رغم بروز انقلاب اسلامی و مطرح شدن آن به عنوان قطب عالم اسلام، شاهد عدم وجود مبانی تربیت اجتماعی مناسب می‌باشیم. به علاوه توسعه ابعاد مختلف اقتصادی - فرهنگی، سیاسی - اجتماعی

کشور و زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت عدل حضرت مهدی (ع) وابسته به تبیین مبانی و اصول تربیت اجتماعی اسلامی می‌باشد؛ لذا این مقاله را در بعد نظری ارائه می‌کنیم که بخش اهداف نظری آن در پی استخراج، تنظیم و تدوین مبانی و اصول تربیت اجتماعی براساس سخنان حضرت علی (ع) به‌ویژه در نهج‌البلاغه می‌باشد که بازخوانی اهداف و تبیین آن در تربیت اجتماعی لایب نیست کمک به اهداف کاربردی تحقیق، شامل پاسخگویی به سؤالات پژوهشگران و علاقه‌مندان در مورد تربیت اجتماعی و فراهم‌سازی بستر مناسب برای پژوهش‌های تطبیقی و کاربردی، و فراهم‌سازی بستر نظری مناسب برای مراکز تعلیم و تربیت جامعه اسلامی و غیر اسلامی که معتقد به مکاتب الهی هستند می‌باشد.

پرسش‌های این تحقیق عبارتند از:

۱- مفهوم تربیت چیست؟

۲- مفهوم تربیت اجتماعی در نهج‌البلاغه چیست؟

۳- مفهوم تربیت اجتماعی در منظر لایب نیست چیست؟

۴- مبانی تربیت اجتماعی در نهج‌البلاغه چیست؟

۵- مبانی تربیت اجتماعی از منظر لایب نیست چیست؟

بررسی مفاهیم

مفهوم تربیت

مشاهده لغت‌نامه‌های معتبر نشان می‌دهد که لغت تربیت را از ریشه رب و ربو دانسته‌اند و برای هر کدام از ریشه‌ها، معانی خاصی آورده‌اند. راغب اصفهانی در کتاب مفردات خویش در باب کلمات رب، یربوا، رباً می‌نویسد: «ربیت (تربیت کردم) از واژه ربوا است و گفته‌اند اصلش از مضاعف کلمه رب (ربب) بوده است که یک حرف آن برای تخفیف در لغت به حرف (ی) تبدیل شده است. لغت رب به معنای مالک، خالق، مدبر، سرور، منعم و مربی می‌باشد. پس رب یعنی مالک و تربیت‌کننده. رب، در اصل به معنای تربیت و پرورش است و عبارت است از ایجاد کردن حالتی پس از حالتی دیگر در چیزی تا به حدنهایی و تام و کامل خود برسد» (Riahi, 1997).

مؤلفان کتاب آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت می‌نویسند: واژه تربیت از ریشه‌های رب، یربوا یا ربی، یربی یا رب، یرب می‌باشد. از رب، یربوا به معنی افزودن، پروراندن و برکشیدن، برآوردن، رویانیدن و تغذیه کودک می‌باشد. از ریشه رب، یرب به معنای پروریدن، سرپرستی، رهبری کردن، رساندن به فرجام، نیکو کردن، به تعالی و تکامل رساندن، ارزنده ساختن، از افراط و تفریط درآوردن و به اعتدال رسانیدن می‌باشد و اگر منظور از تربیت، انسان باشد یعنی فرهیختن انسان» (The Office of Collaboration between the Seminary and University, 2002)

مفهوم تربیت اسلامی

تربیت اسلامی عبارتست از شکوفایی استعدادهای خدادادی در هر انسان، جهت ایجاد یک اعتدال در زندگی و با قصد رسیدن به اهداف و کمال مطلوب مورد نظر خداوند. از دیدگاه استاد مطهری «تربیت یعنی پرورش دادن و به فعلیت رسانیدن استعدادها و ایجاد تعاون و هماهنگی میان آن استعدادها، تا مرتبی بتواند به حد اعلای کمال خود برسد. تمامی تعاریف علمای اسلامی حول همین تعریف و با تأکید کامل بر هدف کسب قرب الهی بیان شده‌اند»

(The Office of Collaboration between the Seminary and University, 2002).

«تربیت، هدایت و اداره جریان ارتقایی و تکاملی بشر است، به‌گونه‌ای که به سوی خداوند جهت دهد. تربیت، احیای فطرت خدا آشنای انسان و پرورش ابعاد وجودی او در جهت حرکت به سوی بی‌نهایت است» (Ghaemi, 1999).

طبق بررسی‌های انجام‌شده از نظرات علمای مسلمان معلوم می‌شود که تربیت اسلامی به دنبال شکوفایی تمام استعدادهای مثبت انسان‌هاست تا هدف تکامل و ارتقای متعادل زندگی دنیوی و اخروی انسان‌ها تأمین شود و بشر به قرب الهی و بهره‌مندی از رضوان الهی نائل شود.

مفهوم تربیت اجتماعی از دیدگاه جامعه‌شناسی

از جمع‌بندی تعاریف علمای جامعه‌شناس در باب تربیت اجتماعی می‌توان گفت تربیت اجتماعی، جریانی است که طی آن نظام تربیتی حاکم بر جامعه هنجارها، مهارت‌ها، الگوها، انگیزه‌ها، طرز رفتارها، قواعد مورد نیاز افراد جامعه و روابط هر فرد را شکل می‌دهد، تا افراد بتوانند براساس آموخته‌های خود، ایفای نقش نمایند: «جامعه‌پذیری به معنی همسازی و هم‌نوایی فرد با ارزش‌ها و هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی است» (Alagheband, 1999).

بررسی مفهوم تربیت اجتماعی در اسلام

چون بررسی مفهوم تربیت اجتماعی، وابسته به داشتن تصویری روشن از مفهوم اجتماعی بودن و فطری و یا غیرفطری بودن اجتماع انسانی است؛ لذا این نکته را یادآور می‌شویم که غالب دانشمندان اسلامی، انسان را فطرتاً اجتماعی دانسته و اجتماعی بودن انسان را به خاطر دلایلی چون جبر اجتماعی و یا حسابگری و یا توافق و... نمی‌دانند.

«کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند، خدا امر دنیایش را اصلاح می‌کند» (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۹، ۴۵۶).

پس در تربیت اجتماعی مورد نظر حضرت علی (ع) (ما به دنبال ملاک‌های صرفاً دنیایی و مورد تأیید جامعه و یا دولتمردان یک کشور نیستیم، بلکه آنچه ملاک تأیید ارزش‌ها در تربیت اجتماعی است، ملاک حق می‌باشد).

مبانی تربیت اجتماعی در نهج‌البلاغه و از منظر لایب‌نیتس

آن‌گونه که گفته شد، انسان ذاتاً یک موجود صاحب کرامت به حساب می‌آید و در تمام ابعاد تربیتی خصوصاً تربیت اجتماعی تلاش بر این است تا این ارزش و بزرگواری انسانی حفظ و صیانت شود. اما کرامت، صرفاً ذاتی نیست بلکه اکتسابی هم هست؛ یعنی انسان علاوه بر کرامت ذاتی که دارد، می‌تواند با برخی اعمال بر کرامت خود بیافزاید. آنچه که در این میان ملاک کسب کرامت اکتسابی است، انتخاب آگاهانه راه کمال و تقوا در زندگی است.

«در این مسیر طبعاً همه انسان‌ها دارای ارزش مطلق و یکسان نخواهند بود، بلکه اهل ایمان و عمل صالح، دارای ارزش‌ها و فضایل والایی هستند و به کرامت بیشتری می‌رسند» (Houshyar, 1952).

انسان، به سبب کرامت ذاتیش میل به کسب کمال و ترقی دارد؛ لذا خداوند متعال بستر مساعد رشد و تکامل را در وجود انسان به ودیعه گذاشته است. اما با وجود کرامت ذاتی، بر هر انسانی لازم است که خود، به کسب کرامت اکتسابی دست بزند و از فرومایگی و پستی‌های زندگی که سبب لطمه به کرامت انسانی است دوری گزیند. نظام تعلیم و تربیت می‌کوشد در همه حال کرامت انسانی متربیان را حفظ نماید و در این جهت اولی‌ترین کارش، آگاه کردن متربیان به ارزش ذاتی وجودشان و یاد دادن چگونگی حفظ و تقویت کرامت ذاتی و تلاش برای کسب کرامات بیشتر می‌باشد. در همین راستا به فرموده حضرت علی (ع) انسانی که ارزش و کرامت خود را درک کند، هرگز با تبعیت از امیالش، خود و کرامتش را پایمال نمی‌کند. حضرت می‌فرماید: «آن کسی که خودش (نفسش) برایش ارزشمند است، امیالش برایش پست خواهد شد» (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۴۹، ص ۵۲۶).

خداوند خود را رب العزه دانسته است و این وصف نشانگر آن است که خداوند مالک و صاحب عزت و تدبیر بوده و عزت‌پرور است. طبق این بیان هر کس راه بندگی بی‌ماید، به عزت حقیقی رسانده می‌شود؛ یعنی خداوند تعالی، او را بزرگ، ارجمند و شکست‌ناپذیر می‌سازد. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «خداوند - که نام او بزرگ است - یاری کند هر که او را یاری کند و عزت بخشد هر کسی که او را عزیز دارد، بر عهده گرفته است» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۰۲).

اولیای تربیتی بایستی در جهت ایجاد احساس عزت و رعایت عزت واقعی متربی تلاش کنند؛ چرا که گاه انسان بدون داشتن عزت واقعی، تنها احساس عزتمندی می‌کند و این احساس پوچ و توخالی فایده‌ای به حال وی ندارد. عزت، صفتی واقعی و وجودی است

و هرگاه معیار آن یعنی تقوا موجود باشد، عزت نیز موجود است، اما احساس عزت لزوماً چنین نیست و گاه ممکن است وهمی و پنداری باشد.

تمام انسان‌ها در معرض حالات، احساسات، افکار و حوادث زمان و مکان قرار دارند. نه تنها شرایط زمان و مکان، بلکه اعمال و رفتارهای انسان‌ها و ملل مختلف نیز بر رفتارهای ما مؤثر هستند، که این تأثیرگذاری جهانی و ملت‌ها بر انسان را شرایط اجتماعی می‌نامیم. بسته به این که انسان در چه زمان و مکانی و تحت چه شرایط اجتماعی و در ارتباط با چه کسی باشد، روند زندگی و تربیت او متفاوت می‌شود. این که انسان در جنگ است یا صلح، یا در مکان مقدس یا پلید و یا در ارتباط با انسان گناهکار و یا مؤمن و یا جامعه و شرایط سالم و یا ناسالم، از هر کدام تأثیرپذیری متفاوتی خواهد داشت. براساس این مبنا، بر نظام تربیتی است تا با مراقبت‌ها یا گزینش‌ها و یا حذفیاتی از این حوادث، نوع تأثیرگذاری آنها را تغییر داده و یا کنترل کند.

طبق این سخن، انسان از شرایط روزگاران تأثیرات متفاوتی می‌پذیرد که این تأثیرپذیری، شخصیت انسان را شکل می‌دهد؛ لذا هر نظام تربیتی با مراقبت و کنترل خاص شرایط می‌تواند بر چگونگی تشکیل شخصیت فردی و اجتماعی انسان‌ها مؤثر باشد. از مجموع سخنان فوق معلوم می‌گردد که نظام تربیت اجتماعی بایستی مجدانه تلاش کند عوامل اثرگذار بر انسان و زندگی او را شناسایی و آن عوامل را به نفع توسعه و تعالی زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها تغییر داده و یا تعدیل نماید.

روش تحقیق

در این تحقیق از روش توصیفی-تحلیلی با کمک گرفتن از روش فیش برداری و سه روش کد گذاری باز و کد گذاری محوری و کد گذاری انتخابی استفاده گردیده است.

یافته‌ها

توسعه هرچه بهتر روابط صحیح اجتماعی افراد یک جامعه، بستگی به تدوین و ارائه تربیت اجتماعی برپایه فرهنگ، عقاید، اهداف و سیاست‌های تربیتی آن جامعه دارد.

بررسی و تبیین مبانی و اصول تربیت اجتماعی موجود در نهج البلاغه یکی از اساسی‌ترین اقدامات در عرصه تربیت اجتماعی کشورمان ایران و یکی از اهداف و اصول مهم حاکم بر نظام آموزشی کشور، بلکه نظام‌های آموزشی علاقه‌مند به معارف غنی دین اسلام به حساب می‌آید.

لازم است قبل از بررسی مفهوم تربیت اجتماعی یادآور شویم که سه دیدگاه فردگرایان و جامعه‌گرایان و دیدگاه اسلام در مورد اهمیت و اولویت فرد یا جامعه، نقش اساسی در تربیت اجتماعی و تعریف آن ایفا می‌کند.

لایبنتیس اهل وسعت نظر بود و می‌کوشید تمام مسالک و معتقدات بشری را باهم سازش دهد و با این که هواخواه دکارت بود، از او کورکورانه پیروی نمی‌کرد و می‌گفت: "فلسفه دکارت به منزله دهلیز حقیقت است، از آن باید وارد شد اما نباید آن‌جا متوقف ماند."

لایبنتیس این جهان را بهترین جهان ممکن برای زندگی انسان که خدا می‌توانسته بیافریند، می‌دانست و معتقد بود هیچ چیزی در جهان بیهوده نیست و حتی پدیده‌های شر مانند زلزله، قحطی و سیل، زمینه‌ساز خیرند و این حداقل «شرّ گزاف» است، که برای خلق جهانی متعادل ممکن بوده است. در بحث «شرّ اخلاقی» او بر این باور بود، که اختیار و آزادی انسان عمدتاً باعث تولید شرّ اخلاقی (مثل قتل و جنایت و دزدی...) می‌شود.

بر اساس این یافته‌ها به همسویی نظام‌های الهی در امر تربیت اجتماعی پی می‌بریم.

بحث و نتیجه‌گیری

اصل اصلاح شرایط، بیانگر این نکته است که برای ایجاد برخی آداب، عادات و رفتارهای مطلوب در انسان و حتی برای حذف برخی عادات، رفتارها و افکار نادرست، بایستی به دستکاری شرایط و اصلاح شرایط زمانی، مکانی و اجتماعی پرداخت. این تغییر

دادن‌ها، می‌تواند وضع مطلوب و دلخواه ما را در متریان ایجاد کند. نکته‌ای که به تجربه رسیده این است که اگر فرد یا گروهی شرایط مکانی، زمانی و یا اجتماعی را اصلاح کنند، ثمرات مثبت آن را برای خود و دیگران مشاهده خواهند نمود. البته اصلاح شرایط اجتماعی، بیشتر منظوری نظر بحث تربیت اجتماعی می‌باشد.

یک بعد مهم از اصل اصلاح شرایط، مربوط به روابط انسانی می‌شود به این معنی که با اصلاح روابط انسان‌ها با هم و اصلاح رفتارها و کردارها افراد جامعه درمقابل همدیگر، می‌توانیم نوع تأثیرگذاری و تأثیرپذیری انسان‌ها را دگرگون کرده و جهت دهیم؛ مثلاً اصلاح، کنترل و جهت‌دهی رفتارها و روابط دوستان و همسالان و همکاران در یک جامعه می‌تواند افراد جامعه را به تربیت اجتماعی مناسب و منطبق بر آرمان‌ها و اهداف موجود برساند. بنابراین وظیفه نظام تربیت اجتماعی، آموزش چگونگی ایجاد و انجام اصلاحات و اقدامات تربیتی، در راستای اهداف تعریف‌شده آن نظام تربیتی به افراد جامعه می‌باشد تا افراد بتوانند نوع و میزان تأثیرپذیری خود از شرایط موجود زندگی را کنترل نمایند. نظام تربیتی بایستی زیرکانه، دقیق و با دید مثبت و هدفمند، مراقب نوع رفتارهای متریان باشد و عوامل و شرایط موجود در محیط تربیتی و جامعه را تا حد امکان اصلاح نماید.

نظام تربیتی، بایستی در پی جهت‌دهی به تأثیرگذاری هر فرد و حتی اجتماع بر افراد دیگر باشد، در غیر این صورت هر کسی براساس دید و باور خود، دست به انجام کاری می‌زند که ممکن است اثرات نامطلوب و حتی مخربی داشته باشد.

تربیت اجتماعی موفق و همه‌جانبه‌نگر، سعی می‌کند به گونه‌ای شرایط را مهیا سازد که متریان، هم در ظاهر و هم در باطن خویش به یک آراستگی شایسته و مناسب، شخصیت کریمانه انسانی دست یابند و در سایه همین آراستگی، افراد به بهترین وجه ممکن سعی خواهند نمود آراستگی ظاهر و باطن خود و سایر افراد را حفظ کنند و به گونه‌ای به وظایف خویش عمل نمایند که هیچ لطمه‌ای به شخصیت ظاهری و باطنی انسان‌ها نخورده و کرامت و عزت همگی حفظ و متعالی‌تر شود و این یک هدف مهم تربیت اجتماعی است. یافته‌های تحقیق در باب اصول تربیت اجتماعی نشان می‌دهد، اصول تربیت اجتماعی، بیانگر روابط موجود بین پدیده‌هایی هستند که ما را در اجرای تربیت اجتماعی کمک نموده و این اصول براساس پیروی از حق تعالی پی‌ریزی شده است و ربطی به معیارهای وضع‌شده جوامع ندارد و به وضوح نشان می‌دهد که تربیت اجتماعی الهی چه از زبان علی (ع) و چه از زبان یک فیلسوف موحد قرن ۱۷ میلادی (لایب نیتس) بیان گردد به دلیل هم‌ریشه بودن و هم‌نوا بودن امکان دارد به زبانهای مختلف بیان شود ولی هدف هر دو تربیت اجتماعی درست می‌باشد.

به اجمال می‌توان گفت بازخوانی تربیت اجتماعی الهی نهج البلاغه را در هر مکتب الهی از جمله فلسفه لایبنیتس که برگرفته از دین مسیحیت است، می‌توان رویت نمود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The subject of social education within the framework of Nahj al-Balagha and its comparative alignment with the philosophy of Leibniz provides a fertile ground for exploring the intersection of Islamic and Western intellectual traditions. Social education is not merely a process of imparting values and skills; rather, it involves the refinement

of human capabilities toward worldly and spiritual equilibrium. From an Islamic perspective, particularly in Nahj al-Balagha, social education embodies a God-centered orientation whereby individual virtues and communal responsibilities intertwine in a dynamic system of ethical development. This system situates the human being as an inherently social creature whose moral

conscience inclines toward goodness and beauty. At the same time, social education, as scholars of sociology explain, constitutes a process through which societal norms, roles, and behaviors are internalized so that individuals can perform effectively within their communities (Bagheri, 1995). Furthermore, linguistic analyses of the term “tarbiya” across classical Arabic lexicons reinforce the notion of cultivation, growth, and guidance as fundamental to education (Riahi, 1997). Thus, in both linguistic and sociological traditions, social education signifies a transformative movement—a motion in which entities shed former shells and acquire new ones, symbolizing the continual advancement of individuals and societies. Such conceptions are not limited to Islamic thought; they find resonance in Leibniz’s philosophy, where the principle of dynamic change and the role of divine benevolence frame human existence within the realm of possible worlds.

Within Islamic intellectual traditions, the scope of education is intrinsically linked to the development of the human being as God’s vicegerent on earth, aiming to harmonize worldly conduct with divine will. Islamic scholars, from medieval exegetes to contemporary thinkers, define Islamic education as the blossoming of God-given talents to achieve balance in life and to reach the nearness of God (The Office of Collaboration between the Seminary and University, 2002). According to this perspective, education is not only the activation of latent potentials but also the harmonization of diverse human faculties under the umbrella of divine guidance. As Ghaemi emphasizes, education is the revival of the innate divine disposition (fitra) within humans, guiding them toward infinite perfection (Ghaemi, 1999). Such an approach underscores that education is both a spiritual and social imperative, with implications for individual moral growth and societal solidarity. The emphasis on fitra reveals that human beings are naturally inclined toward sociability and virtue, even as environmental, hereditary, and cultural factors contribute to shaping personality. This holistic understanding of Islamic education reinforces the

idea that nurturing individuals’ inclinations toward goodness can be harnessed in designing curricula and pedagogical methods that align external forms with inner virtues. Moreover, by embedding aesthetic dimensions within educational practices, the Islamic pedagogical system appeals to the human inclination toward beauty, ensuring that moral and intellectual development is not divorced from the cultivation of taste and appreciation (Bagheri, 1995).

From the vantage point of sociology, social education involves the processes of socialization whereby norms, skills, values, and motivations are instilled in individuals to prepare them for current and future roles within society. The phenomenon of socialization is described as the harmonization of individuals with group values and norms, equipping them with the capacities to integrate into collective life (Alagheband, 1999). Such perspectives reveal a structural dimension to education, in which the broader educational system molds individuals in ways that ensure the reproduction of societal order. Yet, from the Islamic viewpoint, as articulated in Nahj al-Balagha, social education surpasses the confines of functionalist socialization, instead rooting itself in the criterion of truth and divine will rather than mere societal approval. Imam Ali (peace be upon him) emphasizes that the legitimacy of values in social education derives not from worldly or governmental endorsement but from their alignment with divine truth. This divergence underscores a key difference: while Western sociology often highlights conformity and adaptation to social norms, Islamic thought stresses accountability to God and the alignment of one’s conduct with higher moral purposes. This comparison lays the foundation for appreciating how Leibniz’s conception of metaphysical necessity and moral responsibility parallels the Islamic view that human beings possess agency conditioned by divine wisdom. For Leibniz, necessity is divided into metaphysical and conditional necessity, where the latter affirms human responsibility and choice. Such a view

resonates strongly with the Islamic insistence on inner responsibility, whereby education must nurture learners to internalize values genuinely rather than superficially conform under coercion. In examining the philosophical contributions of Leibniz, one finds a rich tapestry of ideas that align closely with the Islamic vision of social education. Leibniz sought to reconcile divine omniscience and omnipotence with human freedom by positing the existence of “possible worlds” and the principle of sufficient reason. For him, God’s choice of the best possible world ensured both divine benevolence and human agency. In the realm of social philosophy, Leibniz’s ideas inspired later thinkers such as Gabriel Tarde, whose sociology of imitation, contradiction, and adaptation highlighted the dynamic and creative processes underlying social change. Latour aptly termed this the “sociology of translation,” emphasizing how individual creativity generates new social currents within a broader framework of continuity and transformation. Such conceptualizations mirror Nahj al-Balagha’s emphasis on dynamic movement, where education is likened to motion—an ongoing transformation through which entities evolve into higher forms or give way to successors. This perspective recognizes the dialectic of continuity and change as inherent to social life and situates education as the process by which human beings navigate these transformations responsibly. Both Leibniz’s conditional necessity and Nahj al-Balagha’s insistence on internalized responsibility converge in portraying education as a process of genuine choice informed by divine guidance. The goal, therefore, is not to impose external constraints but to cultivate inner conviction, whereby learners embrace responsibilities willingly, thus preserving dignity and autonomy even while fulfilling social obligations.

The comparative analysis of Nahj al-Balagha and Leibniz’s philosophy highlights a profound convergence between two seemingly disparate traditions: both underscore that social education must harmonize external order with inner conviction. In Islamic thought, this dual emphasis

manifests in the insistence that educational materials and practices be presented attractively and gracefully, catering to the human love of beauty and fostering genuine commitment (Bagheri, 1995). In Leibnizian philosophy, the distinction between metaphysical and conditional necessity ensures that human beings are not stripped of agency, but rather endowed with the responsibility to choose rightly within the parameters of divine wisdom. Together, these perspectives underline that effective social education involves not only transmitting knowledge and skills but also cultivating the moral conscience and volition of learners. This integrated approach recognizes that humans are not passive recipients of social pressures; instead, they are active agents whose inner convictions determine the authenticity of their commitments. The emphasis on responsibility, dignity, and beauty in both traditions reveals a shared aspiration to create educational systems that foster holistic human development, balancing worldly duties with spiritual growth. It is within this convergence that the solidarity of divine religions in addressing human concerns becomes most evident, providing a common platform for interreligious dialogue and collaboration on educational and social issues.

In conclusion, the extended exploration of social education in Nahj al-Balagha alongside Leibniz’s social philosophy illustrates that both traditions converge on the necessity of aligning human development with divine wisdom, responsibility, and moral beauty. While Nahj al-Balagha emphasizes God-centeredness, justice, and the inner acceptance of responsibility, Leibniz underscores conditional necessity, human agency, and the dynamic processes of social change. Together, they present a coherent vision of social education as a transformative process that nurtures individuals and societies alike. By integrating these perspectives, one can cultivate an educational framework that not only addresses the immediate requirements of social order but also aspires to elevate humanity toward higher moral and spiritual goals. This integrative approach ensures that social

education remains a dynamic, purposeful, and divinely anchored endeavor capable of guiding individuals and societies toward justice, harmony, and perfection.

References

- Alagheband, A. (1999). *Sociology of Education*. Ravan Publications.
- Bagheri, K. (1995). *A Second Look at Islamic Education*. Madreseh Publications.
- Ghaemi, A. (1999). *The Context of Education*. Amiri Publications.
- Houshyar, M. B. (1952). *Principles of Education*. Sina Press.
- Riahi, A. A. (1997). *Judging Philosophical Views of Leibniz and Clarke Based on Sadr al-Muta'allihin's Views* [M.A. Thesis, Tarbiat Modarres University]. Tehran.
- The Office of Collaboration between the Seminary and University. (2002). *The Views of Muslim Scholars on Education and its Foundations* (Vol. 1, 2, & 3). Zeytoun Publications.